

لوانی عنده لائزکم قبره الی جنب الطریق گفت آنحضرت اگر این است که می بودم من نزدیکت المقدس هر آنکه می نمودم تمام را  
 قبر موسی را در یک جانب راه عنده لائزکم قبره الا هم نزدیک کرده یک سرچ که در آنجا است متفق علیه پیشیده همانند که در بعضی  
 اذنان استماعی از مضمون این حدیث راه می باید که کور شدن فرشته چه معنی دارد و فرشته که برای قبض روح  
 بیاید پانچ روزن بر روی چه وجه دارد و از اینجا که است موت و طول بقا در دنیا مفهوم می گردد و آن چه لائق مقام  
 نبوت و رسالت باشد جوایش آنکه چون فرشته بصورت بشر آمد موسی علیه اسلام ندانست که این ملک الموت  
 است قبض روح وی آمده بلکه چون دید مردی یکایک بروی در آمد گمان کرد که قصه بلاک وی آمده پس دفع  
 کرد او را تا بکوری چشم وی کشید و نیز موسی او را دروغ گو دانست در آنکه دعوی قبض روح او کرد زیرا که  
 بشر قبض روح نمی باشد پس غضب کرد بروی و غضب بر دروغ گو شدنی اشدری باشد پس مذموم نبود و لهذا  
 عتابی از جناب حق بروی متوجز شد و گفته اند که در طبع موسی علیه اسلام صدق و شدتی بود و وی مظهر جلال بود تا روایت  
 می کنند که چون در غضب می آمد گناه که بر سر داشت اشتعال می نمود و خندراس و لویه مارون علیه اسلام به جهت تقصیر  
 که از وی در نبع از گوساله پستی دیدیم ازین بابست و بجهت حق بود و باطل چون حدیث صحیح است ایمان بران باید آورد  
 و بنا بر صحیح است از کمال و تاویلات محل باید کرد و الله اعلم ۱۶۰ و سخن جابر بن عبد الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 قال قد عرض علی الانبیاء گفت آنحضرت به تحقیق عرض کرده شد نزد من پیغمبران و نموده شدند چنانکه لشکر اعرض می کنند  
 بر سر دار فاذا موسی ضرب من الرجال کانه من رجال شنوئه پس ناگهان دیدم که موسی علیه اسلام صحنی قهیمی از مردان است  
 گویا که وی از مردان شنوئه است ففتح ثوبین معجمه و فم فون پیش از او و بعد از او بنزه و تا در آخر نام قبیل مشهور است از  
 یمن و آن شنوئه نیز می گویند بفتح بنزه و سکون زای و ضرب یعنی کم گوشت و بی پنجه نیم لاغز و نه فریه آید مردان شنوئه  
 ازین قسم اند و محل برین معنی مناسب ترست و روایت عیسی بن مریم و دیدم عیسی بن مریم علیه السلام را فاذا اقراب  
 من رایت ریشها بفتحین عروه بن مسود پس ناگاه نزدیک ترین کسی که دیده ام در مشابهاست بوی عروه پسر مسود است  
 صحابی بود تقضی بعد از خود آنحضرت از طاعت آمد و مسلمان شد پس رفت و دعوت کرد قوم خود را و قبول نکردند دعوت  
 او را پس بابتادیر پیام خود و اذان گفت تا مردی از قوم وی تیری بسوی وی انداخت و کشت پس آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمود قعه عروه مانند قعه صاحب بیست است که دعوت کرد قوم خود را پس کشته او را در ایام  
 ابراهیم فاذا اقراب من رایت ریشها صاحبکم و دیدم ابراهیم خلیل را علیه الصلوٰه و السلام پس ناگاه نزدیک ترین  
 کسی که دیدم مشابها بوی صاحب شماست یعنی تقضی می خواهد و مراد می دارد آنحضرت صاحبکم ذات شریعت خود را  
 تا معلوم می شود که میان آنحضرت و حضرت ابراهیم مشابهاست تمام بود و روایت جبرئیل فاذا اقراب من رایت ریشها  
 و غیره معنی دال و کسرتن بن خلیفه صحابی مشهور است که جبرئیل بدان شکل می شد و در وقت این روایت هم تمثیل بود

وی بود رواه مسلم ۱۰۴۰ و عن ابن عباس عن ابي بصير عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال رايت ليلة اسرى لي موسى كذا كذا  
 ویدم و در شب امر که بروه شد مرا بیت المقدس در شب معراج موسی علیه السلام را در جلا اوم مردی گندم گون طووالا  
 بعظم طو و تخفیف و او به معنی طویل یعنی دراز قدر و تشدید و او بسیار دراز و در حدیث تخفیف است بعد از فتح حیم و سکون عین  
 و وجودت اکثر صفت موسی می آید و گاهی صفت جسم می افتد که جمع و گرد باشد و اینجا این معنی مراد داشته اند زیرا که  
 در حدیث آمده بیاید که موسی علیه السلام رحل نشسته بود و رحل غیر حید است چنانچه بیاید در فی الصراح حید مرغول و مرد گرد  
 اندام گانه من رجال شنودة و رايت عیسی ربلا مر یوع الخلق و یدیم عیسی را مردی میان بالا الی اطمة و البیاض بائل به سرخ  
 و سپیدی یعنی رنگ وی میان سرخی و سپیدی بود سبط الراس فرو بسته موسی سر و تحقیق معانی این الفاظ  
 و در شمال شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بیاید در آیت مالک فازن النار و یدیم مالک را که خزنیه دار  
 و وزخ است و وزخ حواله اوست و الدجال و یدیم دجال را فی آیات اراهن الله اياته و یدیم آنحضرت این جمله  
 در ضمن آیات و علامات قدرت خود که نمود آن آیات را خدا می تعالی اورا یعنی در شب اسرا این قول را وی است  
 فلا تکن منی من لقا لیس مباحث تو ای مخاطب در شک از دیدن و در یافتن آنحضرت امتیاز را و این عبارت  
 را تفسیری دیگر نیز است که در شرح مذکور است متفق علیه ۱۰۸۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و  
 آله وسلم ليلة اسرى لي قیت موسی گفت ابو هریره گفت آنحضرت که در شب اسرا ملاقات کردم موسی را افنعت  
 پس صفت کرد آنحضرت موسی را و بیان کرد علیه اورا بقول خود فاذا ارجل مضطرب پس ناگاه که دیدم موسی  
 مردی است مضطرب این را بچند وجه تفسیر کرده اند بعضی گفته اند که مضطرب به معنی دراز بالا است و قاضی عیاض  
 گفته مضطرب طویل غیر تشدید و بعضی به معنی خفیف الخ گفته چنانکه در حدیث ضرب من الرجال را بدان تفسیر کرده اند  
 و بعضی گفته اند که مضطرب اینجا به معنی جنبیده است از خوف و شیت حق و آمده است که وی علیه السلام در نماز  
 مضطرب و متحرک می بود و در عوارف آنرا بیان کرده بلامی که مانش نسبت که جنبیدن وی از تموج دریا سے  
 انس و حضور و مشاهده جلال حق بود در باطن وی رحل نشسته رحل کبیر حیم که نه فرو بسته باشد که از اسبط گویند و نه زنگله  
 که از اجید گویند گانه من رجال شنودة و قیت عیسی رحل بفتح عیسی رحل بفتح رحل کبیر حیم که نه فرو بسته باشد که از اسبط گویند و نه زنگله  
 سابقا سرخ سفید گفت و اینجا سرخ چون سرخ سفید بود اطلاق سرخ است آید و گویا سرخی از سفیدی غالب تر  
 و بیشتر بود گانه خراج من و یاس یعنی اطعام کبیر دال و سکون نختانیه در آخر سین مملو گویا بر آمده است از حمام  
 مقصود و صفت اوست بصفاء لون و تزوینا زکی جسم و قایت ابروی به جهت غلبه روحانیت و رايت ابراهیم  
 و انا شبه ولده به و یدیم ابراهیم را علیه السلام و عالی آنکه من مشابه ترین فرزندان اوم بوی قال گفت آنحضرت قایت  
 بانا کبیر پس و او شمر را و او را احدی البس کیے از ان دو آوند شیر است و الاخر قیه خمر و او را دیگر در وی می است

در لبن فیه نیار و در غم فیه گفت ظاهر است که یقین عبارت است و بعضی گفته اند که درین اشارت است بکثرت  
 لبن و قلت غم فانه قلیل لے غذا یما شفت پس مخیر ساخته شد مراد گفته شد بگیر بر کدام کی ازین دو آوند که می خواست  
 و اختیار کن شیر ایامی را فاخذت اللبن فشربه پس گرفت شیر ایس نوشیدم از اقیل لی هدیت الفطره پس گفته شد مرا  
 راه نموده شد می تووین و اسلام را که مفسور و مخلوق اند مردم بران زبر که شیر درین عالم چون پاک و صاف و خالص و  
 سفید و شیرین است و اول چیزی است که تربیت مولود و تغذیه وی بدان حاصل می گردد و در عالم اقدس آن امثال  
 هدایت و فطرت است که تمام می گردد با و غذای قوت روحانی و در عالم قدس صورت و امثال از عالم سفلی ثابت تا از  
 معانی مناسبه اخذ می کنند و آمده است که هر که شیر در خواب بیند و بخورد و بقیه وی علم و دین و هدایت است اطمینان علی  
 ذلک بر خلاف فخر که همه حیانت و فساد و شرم و مضرت است درین عالم و در آن گفته شد من امانک لو اخذت  
 الطمخوت استک و انا و آگاه باش بدرستی که تو اگر می گرفتی غم را گمراه و بی نشد می شدند است تو متفق علیه + ۱۹ +  
 و حسن ابن عباس قال سماع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بین مکة و المدينة گفت ابن عباس سیر کردیم با همراه  
 آنحضرت میان مکة و مدینه فرما بود پس گذشتیم مابیک وادی فقال ای واد هذا پس پرسید آنحضرت کدام وادی  
 است این فقال وادی الازرق پس گفتند صحابه این وادی الازرق است بتقدم زای برای و وجه تسمیه این وادی  
 به جهت کبودی که زمین وی دارد و بعضی گفته اند که منسوب است ببردی که کبود چشم بود قال کافی انظرالی موسی گفت  
 آنحضرت گویا نگاه می کنی من بسوی موسی و می بینی او را فذکر من لونه و شعره شیا پس ذکر کرد آنحضرت از رنگ موسی  
 و بسوی وی چیزی را که گفت گندم گون است و در جبل ثور است چنانکه گذشت و انما اجمعیه فی اذنیه نمنده هر دو  
 خود را و هر دو گوش خود چنانکه در اذان می نهند برای بلندی آواز له جوارالی الله بالتلبیه مراد آواز بلند و زار له  
 و زیاد است بسوی و در بیک گفتن که محرابان می کنند و جوار بجم و تخفیف همزه بعد از وی الفت در آخر را در اصل تک  
 گا و در کتبه جل صاحب الله خوار جوار بجم هم قرآنی آمده است و به معنی آواز بلند کردن بعد از تضرع و زاری نیز آمده  
 مارا بهند الوادی در حالی که گذرنده است موسی درین وادی قال ثم سرائتی اتینا علی شنیة گفت ابن عباس ستر  
 سیر کردیم تا آنکه رسیدیم بر کوهی و تینی بفتح ثلثه و کسرون و تشدید تحتانیه راه بند بر کوه فقال ای شنیة نه پس پرسید  
 آنحضرت کدام شنیة و کدام کوه است این قالوا تها گفتند این کوه هر شاست بفتح هاء و سکون راوشین مجبه نام کوهی است  
 میان مکة و مدینه او لغت یا گفتند کوه لغت است بکسر لام و فتح آن و سکون فانیتر نام کوهی است درین راه شک  
 راوی است فقال کافی انظرالی یونس علی ناقه حمرا علیه جبهه صوت پس گفت آنحضرت گویای بنیم بسوی یونس سوار  
 بر ناقه بسج بروی جبهه شپمین است خطام ناقه غلبه همار ناقه و می از پوست خراست خطام کسر فاء مجبه و غلبه بجم  
 فاء مجبه و سکون لام و ضم آن مارا بهند الوادی گذرنده باین وادی طبعیا لبیه کننده کزج می آید رواه مسلم تبیه دیدن

آنحضرت انبیا را صلی الله علیه وآله وسلم وعلیم کناسیت است از یقین تمام یعنی من چنان علم دارم باحوال ایشان که در حیات و اشتغال گویا گویی منیم از او بعضی گفته اند که این همه در مقام است یعنی بر آنند که این مثل است که کشف کرده شد برای آنحضرت و در آورده شد در حسن و شرک وی صلی الله علیه وآله وسلم بعضی از اهل تحقیق می گویند که بعد از آن وقت و بعد که در حالت حیات داشتند و این در عالمی می باشد که در آنجا ماضی و مستقبل و حال نیست و تحقیق این از کلام بعضی از موفیه که در حقیقت زمان و مکان تکلم کرده اند باید حجت گفت بنده مسکین عبدالمقرب بن حسیف الدین عمده الله عن خود است

الطن در انجمن که چون اتفاق است بر حیات انبیا صلوات الله و سلامه علیه جمیع حیات حقیقی دنیاوی لیکن محبوب است از نظر اوست پس حقیقت نبود ایشان را هیچیب خود صلی الله علیه وآله وسلم بی تمام و بی مثال و بی شبهه و بی اشکال + ۲۰۷

و عن ابی هريرة من لسی صلی الله علیه وآله وسلم قال نعمت علی داود اقرآن گفت سبک گردانیده شد بر داود علیه السلام قرأت زبور و تورات را فکان یامر به و ابی فترج پس بود داود که امری کرد و بنی کردن چادر و اما می خورد از این بن کرده می شدند بقرا القرآن قبل ان تسرج دو ابی پس می خواند داود قرآن را و تمام می کرد و از پیش از آن که زمین کرده شد در دو اب وی معلوم شد که چند بود دو اب داود و در چه مقول از زمان زمین کرده می شدند اما بقدر معلوم است که از هر آن عادت بیرون بود خصوصاً قرأت تورت یا آن بسیاری در رازی که داشت چنانکه می گویند که حفظ وی بجز انبیا نبی است

بود و غیر علیه السلام را که بعد از احیاء و در شناختند به حفظ تورت شناختند و این از قبیل علی و بسط زمان است و آن امری مقرر است نزد عارین و از سیدنا امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز نقل است که در رکاب پای می نهاد و ما پاک دیگر در رکاب نهادن ختم قرآن می کرده و روایتی از طبرم کعبه تا باب وی ولایاکل الامن کل بی و منی خود داود روزی که در کسب و کار بر دست خود که زره بانی بود رواه البخاری + ۲۱۰ و عنده من ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال کانت امراتان معهما بنایا گفت آنحضرت بودند و وزن که با آن دوزن دو پسر آنها بودند یعنی هر یکی از آن دوزن پیری داشت با و الذیب قدیب با بن احمد آنها آمد گرگ پس بر دوزن کی از آن دوزن را عقالت صاحبها انما ذیب یا بنک پس گفت زنی که صاحب آن زن بود بفرزه است گرگ گرگ پسر ترا عقالت الاخری انما ذیب یا بنک و گفت زن دیگر نه بوده است گرگ پسر ترا پس فلانی میان این دوزن افتاد و هر کدام می گوید که پسر ترا بردم ترا کتالی داود پس قضیه بردند آن دوزن بیوی داود تا حکم کند در میان ایشان قضی بگویی پس حکم کرد میان پسر برای زنی که کلان تر بود به جهت شنبهتی که پسر را بان دید یا به جهت آنکه در دست وی بود یا بدلیل دیگر که سماع شد مرا و را با جهاد و این حکم داود بومی نبود و الا خلاف آن مرسلیمان را گنجایش نبی داشت فخر جبا علی سلیمان بن داود پس بیرون آمدند آن دوزن بر سلیمان و آمدند نزد و سے فاجبرناه پس خبر دادند سلیمان را بصورت قضیه فقال ایوی ابسکین قضیه نیکما پس گفت سلیمان بیازین دوزن کار در او پاره کنم این پسر را میان شما یک پاره یکی دهم و پاره دیگر را به گیری مقصود سلیمان علیه السلام از بن امتحان شغقت آن

دوزن

وزن بود تا تمیز گردد که مادر کسیت نقالت الصفری لافعل بر جمک انشد من لفت زن خود نزد پاره کن سپر رحمت کند  
 ترا خدا می بخالی هو اینها این سپر سپر زن کلان ترست و هم بوی ده تقضی به صفری پس حکم کرد سلیمان بان سپر مرزن  
 خود را اظهار نمود از وی کبری اقرار هم کرد که این سپر صفری است پس بوی داد که اقبل از بجای گویند که سلیمان چون  
 نقض کرد حکم داد و بانکه حکم سپر مردود و منقوض نمی گردد اگر چه باجتماع باشد و جواب می گویند که آن حکم از او علیه اسلام بطریق  
 جرم و قطع نبود بلکه بطریق اجمال بود و مقصد کرده بود که حکم کند و تواند که نسخ حکم محبتد فیه جائز باشد در شریعت ایشان و انشد اعلم  
 متفق علیه + ۲۲ + و عثمه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال سلیمان لا طوفن الیلینه علی سعین امرأة گفت سلیمان  
 علیه اسلام بر آنکه طواف کنم شب بر نو وزن کنایت از جماع کردن ایشان است و فی روایة بانه امرأة و در روایتی  
 طوف بعد زن واقع شده است کلین تا فی بقران بجا بدنی سبیل الله هر یک اذان زنان بیار و یعنی بر اید سوار است  
 که کارزار کند در راه خدا سلیمان علیه اسلام این عهد را بخود بست و غم کرد که این چنین کند فقال له الملك قل لثا  
 الله پس گفت مر سلیمان را فرشته بگو انشاء الله یعنی می کنم این را و می شود این اگر خواسته است خدا که بخو است و سه  
 بیخ چیز بوجود نیاید و خواست بنده بی خواست وی سودی ندارد و فلم نقل و نسئ پس گفت سلیمان انشاء الله در وقتیکه  
 ملک گفت و بعد از وی هم گفت به جهت آنکه فراموش کرد طواف عظیم پس طوف کرد و گشت کرد سلیمان یعنی  
 این زنان را و جماع کرد و این دلالت می کند بر کمال قوت و شهرت سلیمان علیه اسلام و مباحثات زیادت  
 قوت باه امری مفرست میان مردان و نقصان آن معدود از نقائص خصوصاً حضرت انبیا و اعمال سید انبیا  
 صلی الله علیه و آله و سلم اقوی شا هر کمال است و تصور آن بصورت نقص از نقصان طبیعت بیانیت است و چون  
 اهل جنت نیز از شوهرانست فلم تحمل منهن الا امرأة واحدة پس باردار شد ازین زنان بیخ زنی مگر یک زن  
 و جارت بشق رجل و آورد این زن و ز اشید نیمه مردی را و تنی را بی سر و شق پاره از خیزرے فی بصره  
 شق کبیر بنی چیز می و ایم الذی نفس محمد بیده و سوگند به کسی که بقای ذات محمد در دست اوست لوقال اگر می گفت  
 سلیمان انشاء الله لجا بد و الی سبیل الله بر آنکه از بر زنی سپری بوجود می آمد و جهاد می کردند همه در راه خدا فرسانا و در  
 حالی که سوار اند همچون همه ولیکن این زنتی بود از سلیمان علیه اسلام و ابتلائی از حضرت حق سبحانه و تعالی و لهذا توبه  
 کرد و انابت آورد و بجانب حق چنانکه در قرآن مجید گفته است متفق علیه + ۲۲ + و عثمه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 قال کان رکه یا سجارا گفت آنحضرت که بود زکریا علیه اسلام در دو گره که از حضرت در دو گری زد که می خورد و بخیریم خوب ترشیدن و زکریا بدو  
 مقرر در آورده رواه سلم + ۲۲ + و عثمه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اننا اولی الناس بعیسی بن مریم من  
 الاولی و الاخرة من نزدیک نزد متصل ترین مردم بعیسی علیه اسلام در آغاز و انجام زیرا که نسبت میان آنحضرت و میان  
 عیسی پیغمبر و عیسی بشر بود بقدم وی صلی الله علیه و آله و سلم و محمد قواعد دین وی بود و در آخر زمان نائب و ظیفه

آنحضرت کرد و اولاد انبیاء اخوة من علات و پیغمبران بر اورا نند از یک پدر و آہما تم شی و ماوران ایشان مختلفہ علات نفع  
 عین و تشدید لام فرزند ان یک پدر از چند زن چنانکہ احیای بر اور ان از یک ماور از پدر ان متعدد و آنکہ از یک پدر و ماور  
 باشند ایشان را ایمانی خوانند پس سے فرماید پیغمبران ہمہ از یک پدرند و ماوران ایشان متعدد و تشبیہ کرد چیز سے را  
 کہ مقصود از نسبت ہمہ انبیاست کہ ارشاد و ہر بیت خلق است بہ پدر و شرایع ایشان را کہ مختلف و متعددند بہ ماوران  
 کذا قالو اور کلام بعضی مشایخ واقع شدہ است کہ انباء السبیل احیای نہیں خلاف راہ روان طریق حق پس ان  
 یک ماورند کہ شریعت باشد و پدر ان ایشان مختلف اند کہ مشایخ و مرشدان ایشان باشند کہ ہر یک تربیت بطریق  
 دیگری کنند و دین ہم واحد اصل دین پیغمبران کہ توحید است یکی است و انبیاء ہمہ در عقائد دینی متحدند اگرچہ در شرایع و اعمال  
 مختلف اند بہ جهت حکمت و مصلحت ارشاد و موم مناسب احوال اینہا و لیس مینابہی ذمیت در میان مابینی ہن و بیسے  
 پیغمبری پس قرب و اتصال معنوی در ہمہ انبیاء مشترک است و خصوصیت قرب و اتصال صوری با عیسی است علیہ السلام

متفق علیہ ۲۵۴ و عتقہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کل نبی آدم یلعن شیطان فی جنبہ با صبیہ صین  
 یولد ہر فرزند آدم می خلاندومی زند شیطان در ہر دو پہلوئی و حتی ہر دو انگشت خود در ہنگام کہ زائیدہ می شود فرزند آدم غیر  
 عیسی بن مریم خجعیسی بن مریم ذنب لعن رفت شیطان تا بجلا نہ فطن نے الطجاب پس خلانید و زو انگشت در پردہ مرا و  
 پوستی است کہ مولود دردی می باشد کہ آنرا شیمہ می گویند انگشت دردی خلانید و جبید عیسی ز رسید و کلام درین حدیث  
 ما من مولود الا ایسہ شیطان در باب الوسوسہ گذشت و معلوم شد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استثنی و خارج است

ازین پس حکایت از احوال نبی آدم خبر خود می کند متفق علیہ ۲۶۰ و عن ابی موسی ان ان نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 قال کل من الرجال کثیر گفت آنحضرت کامل شدند از مردان بسیاری و لم یکل من النساء الا امرم نبت عمران و کامل  
 نشدند از زنان مگر مریم دختر عمران و آسیہ امراة فرعون و آسیہ زن فرعون ظاہر این حدیث ناظرست در اکلیت و  
 فضیلت این دو تن از ہر کہ خبر ایشان است حتی فاطمہ و خدیجہ و عائشہ و سائر ازواج مطہرات و توجیہ می کنند کہ مرادنا  
 در امم سابقہ است یا این کلام پیش از نزول وحی بود و فضل و کمال این مطہرات باشد با اینہا استثنی اند از ان بقرنیہ  
 اعادیت دیگر کہ در مناقب فاطمہ زہرا واقع شدہ است کہ فاطمہ سیدۃ النساء اہل الجنۃ و در بعضی طرق از حدیث  
 فضیلت فاطمہ و مریم و آسیہ است ثنا آندہ و باطلہ احادیث مختلفہ درین باب آندہ پس باجہات و مینیات متعدد  
 آندہ یا بتخصیص عموما قائل شوند و در رسالہ فارسیہ در عقائد اقوال علماء درین باب نقل کردہ شدہ است

و اللہ اعلم درین حدیث فضل عائشہ بلکہ فضیلت اور ایمان کردہ و فرمود و فضل عائشہ علی النساء کفضل الشریع علی  
 سائر الطعام و فضل عائشہ بر زنان دیگر مانند فضل شریعت بر باقی طعام و فرید طعامی مشہورست کہ آنرا اشکنہ  
 گویند و در زمان شکستن در کاسہ متفق علیہ و ذکر حدیث انس و ذکر کردہ شدہ است حدیث انس کہ در روسے

یا خیر البریه واقع شده است و حدیث ابی هریره و ذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در روی ابی الناس اکرم  
است و حدیث ابن عمر و ذکر کرده شده است حدیث ابن عمر که در دست اکرم ابن اکرم فی باب المفاخره و العصبیه  
که گشت + + الفصل الثانی + عن ابی رزین بفتح ر او کسر زاس و سکون تخمین صحابی مشهور است  
حدیثی در اهل طائف است قال قلت لکنتم یارسول الله ان ربنا قبل ان یخلق خلقه کجا بود پروردگار ما  
پیش از آنکه پدید کند خلق خود را قال کان فی عمارا گفت آنحضرت بود در عمار گفته اند که مراد بعمار مردی است یا  
گشیت برهم نشسته و روایت کرده شده است معنی بید و تقصیر و بر تقدیر مراد بدان امری است که ادراک نکند از عقل  
و رسید بکنه آن وصف و قول وی که فرمود ما تحتها هو او و ما فوقه هو او بنود زیری هو او بنود زبری هو اکنایه است  
از آنکه بنو بادیه حیریه پس حاصل آن راجع گردد و بمضمون کان الله ولم یکن موشی و بعضی گفته اند که این اشارت  
بر برف تو هم مکان زیر که ابرستار محالی است و وجود وی بی مکان و بی هو از بیری گفت که ما ایمان آوردیم بدان که  
مذاریم آنرا بپیزی و بعضی گفته اند که مراد از سوال آن بود که این کان عرش ربنا و لهذا فرمود و خلق عرشه علی الساء  
و پیدا کرد عرش خود را بر آب رواه الترمذی و قال قال گفت ترمذی که گفت زیر پیرن مارون که از اعلام است و  
آنکه حدیث و حافظتین صحیح الحدیث و امام احمد ثمالی او گفته و اصل او از بخار است و فضائل او بسیار است  
سنه سبع عشر و مائتین الهما ای لیس موشی یعنی عمار کنایه از آنست که بنو بادیه حیریه چنانکه گفته شد + +  
و عن العباس بن عبد المطلب زعم انه کان جالساً لبطحاً و روایت است از عباس گفت که وی نشسته بود بطحای مکه  
که نام موضعی است در بطح آب رود سنگ لایح فی عصابه تشسته بود در گروبی از مردم و ظاهر عبارت حدیث در آنست  
که این نقیصه پیش از اسلام عباس بود و آن گروه نیز مسلمان نبودند و رسول الله و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم جالس تشسته است فمرت سحابة فنظروا الیهما لکن تشسته ابری پس نگاه کردند آن جماعت بسوی آن ابر  
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما سمون نزهه پس گفت آنحضرت چه نام می کنید شما این را قالوا السحاب گفتند  
این سحاب است یا نام می کنم این را سحاب و سحاب بر برف و نصب هر دو روایت است قال گفت آنحضرت و المزن و  
مزن هم نام می کنید بضم میم و سکون زای و مزن ابر سفید را گویند قالوا و المزن گفتند مزن هم نام می کنند قال و العنان  
گفت آنحضرت و عنان نیز نام می کنید بفتح عین قالوا و العنان گفتند و عنان هم نام می کنیم و فی القاموس عنان ابر است  
که نگاه ندارد آب را قال بل تدرون ما بعد ما بین السماء و الارض گفت آنحضرت آیا درمی یابید درمی دانید که چه چیز است  
و چه مقدار است و درمی سافتی که میان آسمان و زمین است قالوا الاندر می گفتند نمی دانیم قال ان بعد ما بینهما گفت  
آنحضرت که دوری مسافت که میان آسمان و زمین است اما واحده یا یکی و اما اثنتان و یا دو و اولت یاسه و سبعون  
سنه و هفتاد و سیالی است یعنی مسافت هفتاد و یک سال است یا هفتاد و دو یا هفتاد و سه سال و این تر وید





و یک و ای بر تو موجب از توانه لایستغف با شد علی احمد برستی نشان نیست طلب تقاضا که درونی شود بجزد ابرویج  
 یکی و وسیله گرفته نمی شود او را نشان اشدر اعظم من ذنک امر خدا و قدر و مرتبه او بزرگتر است از ان که وسیله سازند او را  
 نزد کسی و یک اندری ما اشدر و ای ترا آیامی دانی دوری یابی که پست خدا و صفت او و عظمت او و عظمت ان عرش  
 علی همواره لکنه ابر برستی که عرش او که وی بر ان محیط است بر آسمانهای وی هر آنکه این چنین است و قال با صابحه  
 مثل لقبه علیه و اشارت کرد و آنحضرت برای نمودن و نمازیدن صورت بگذر از آنگشتان خود مانند گنبد بر کف دست خود  
 به معنی احاطه وی تمامه آسمانها را چه جای زمینها و اینها بود اعلیٰ الرعل بالراکب و برستی پوش با آن عظمت و سمت هر آنکه  
 آوازی کند مانند آواز کردن پالان شتر سوار یعنی عاجز می آید عرش از بزرگداشت عظمت حق مانند مجر پالان از بزرگداشت  
 سوار اعلیٰ آواز پالان و زین و شکم نهی و نالیدن شتر کمره و این تصویر و تمثیل عظمت الهی است بر قدر فهم احوالی رواه  
 ابو داؤد + ۴۰۰ و عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اذن لی ان احدث عن ملک من ملائکة  
 الله من حلة العرش گفت آنحضرت اذن کرده شد مرا که حدیث کنم و خبر دهم از عظمت و شسته از روشنگان خدا از  
 عالمان عرش و بردارندگان آن ان مابین شسته از نیه الی عاتقیه که میان دوزمه گوش وی تا دوش وی میسیره بسما اعظم  
 جامی میری مقصد سال است عاتق دوش و بعضی گفته اند میان دوش و گردن موضع رواه ابو داؤد + ۵۰ و عن  
 زراره بن عقیب زای و تخفیف را او اولی بن ابی اونی بفتح بجره و سکون و او و فائز ثقات تابعین است قاضی بهره بود و از  
 علماء و فضلا و عباده زمان خود از ابن عباس و ابو هریره سلام دار و روزی در نماز فجر ایست می کرد و آیت فاذا قرئ القرآن  
 می خواند میسند و جان و او سه شلث و سبعین و زین و ولید بن عبد الملک ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال  
 لجبرئیل روایت می کنند که آنحضرت گفت مر جبرئیل را اهل رایت ربک آیا تو دیده پروردگار خود را فاقض جبرئیل نقض  
 بغا و ضا و عجز فتان و تقاض لرزیدن و ناقض تب لرزه را گویندی گوید پس بلزید جبرئیل از و شست ابن سوال  
 و تصور این حال و قال گفت یا محمد ان بنی و بییه سبعین مجابا من نوزد برستی میان من و میان خدا هفتاد پرده است  
 غایت آنکه آن پرده ای نورانی است و تن صفات ملکیه جبرئیل است بلکه صفات حق نیز که صفت پرده ذات است و همین  
 عدد و ماکول بعلم شایع است و در روایتی سبعین الفت مجاب و تواند که کنایت از کثرت حجاب باشد و در حدیث  
 دلیل است بر جواز رویت حق سبحانه از جهت سوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ان و کلام جبرئیل نیز دلالت  
 دارد بر ان و فرق میان ملائکه و بشر درین باب حکم است اگر چه بشر در حجب روحانی یا جسمانی جمیع است و خود شتر حق باشد  
 در روز قیامت برودیت حق و در روزیت ملائکه خلایق است قافم لودنوت من بعضها لاخرقت اگر نزدیک شوم  
 از بعضی مجابها هر آنکه بسوزم عبیت اگر یک سر موی برتر پریم + فروغ تجلی بسوزد پریم + این عبارت ناظر در حجب  
 صفات حق و انوار ذات اوست تعالی شانه بگذرانی بصباح همچنین است در مصباح که از زراره روایت کرده و

دنام صحابی نبرده است و رواه ابو نعیم فی الجہۃ عن انس و روایت کرده آنرا ابو نعیم در طلبه کہ نام کتاب است از انس و ثوبان کہ زارہ از انس روایت کرده باشد الا انکم نذکر لیکن ابو نعیم ذکر نہ کرده است ابن عساکر اگر بنا نقض جریریل و باقی جواب را ذکر کرده + ۶۰ + و عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان اللہ خلق اسرائیل من یوم خلقہ بدستی اللہ ای تعالی پیدا کرد اسرائیل را از ان روز باز کہ پیدا کرده است صافا قدمیہ در تعالی کہ صفت زنده است ہر دو پای خود را بالا برقع ہصرہ بر نمی دارد اسرائیل چشم خود را یعنی از صورت و این عبارت است از گیتی و انتظار روی بر ہے امر بی نفع صورتی کہ در چین زمان فرمان در رسید مینہ و بین اللہ میان اسرائیل و میان پروردگار تبارک و تعالی سبعون و اہفتاد نور است کہ حجاب است ما سہ ما من نور یہ نور منہ الا حرق نیست از ان ہفتاد نور بیخ نور سے کہ نزدیک شود از پروردگار تعالی مگر آنکہ سوزد رواہ الترمذی و صحیح + ۷۰ + و عن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال لما خلق اللہ آدم ذوریتہ روایت است از جابر کہ آنحضرت گفت ہنگامی کہ پیدا کرد خدا ای تعالی آدم را و اولاد او را قالت الملائکہ یا رب خلقکم باکلون و شربون و شجون و یسجون گفتند فرشتگان ای پروردگار پیدا کردی تو ایشانرا کہ می خوردند و می نوشند و جماع می کنند و سوار می شوند فاجل ہم الدنیا و لنا الآخرة پس ایشان را دنیا بگردان و ما را آخرت یعنی چون ایشان متوجع اندہ دنیا و ما را از ان نتیجہ نیست ایشان را ہمین دنیا باشد و ما را آخرت و جمع کردن میان دنیا و آخرت مرا ایشان را از باونی است قال اللہ تعالی لا اجل من خلقہ بیدی نمی گردانم کسی را کہ پیدا کرده ام من او را ہر دو دست قدرت خود جامع میان جلال و جمال و نفخت فیہ من روحی و دیدم من در وی از روح خود اصنافت بر اسے تشریف و تکریم است کن قلت لہ کن فکان ہجوج کسی کہ گفتیم من او را در پیدا کردن خویش می شود آدم و ذریت وی اینجا ہم دارند با وجود آن تشریف و تکریم و ایند ایشان جامع کمالات صوری و معنوی و حسی و عقلی دنیا و آخرت شدند و این حدیث دلیل است بر نفییت شہر بلائکہ رواہ البیہقی فی شعب الایمان + ۵۶ + الفصل الثالث و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم المؤمن الکریم علی اللہ من بعض ملائکہ مسلمان بزرگتر است بر خدا از بعضی فرشتگان سے تفصیل این سلسلہ مذکور است در کتب کلام رواہ ابن ماجہ + ۶۰ + و عنہ قال اخذ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بید سے و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گرفت آنحضرت ہر دو دست مرا فقال پس گفت خلق اللہ الترتہ یوم السبت پیدا کرد خدا ای تعالی خاک را از دو شنبہ و خلق فیہما الجبال یوم الاحد و پیدا کرد در وی کوہ ہا را از یک شنبہ و خلق التجر یوم الاثنین و پیدا کرد درختان را از دو شنبہ و خلق المکر وہ یوم الثلثا و پیدا کرد مکروہ را یعنی چیزهای ناخوش را از دو شنبہ و خلق النور یوم الاربعاء و پیدا کرد در شنائی را از دو شنبہ این روایت مسلم است و در روایت غیر او خلق النور یعنی پیدا کرد حوت را در روز چهار شنبہ و پیدا کرد در روز چہار شنبہ این روایت مسلم است و در روایت غیر او خلق النور یعنی پیدا کرد حوت را در روز چہار شنبہ و تواند کہ نور و حوت ہر دو درین دو پیدا شدہ باشد و بیش فیہما اللہ اب یوم نہیں در پرگندہ کرد و در زمین چہنبد ہا را از دو شنبہ و خلق آدم بعد العصر من یوم الطبعہ و پیدا کرد آدم را بعد از نماز دیگر از روز جمعہ فی آخر الخلق و

پیدا شدن از صافه مناسبات این لیلی در آن ساعت از روز در میان عصر تا شب و ازین جهت مجرب نام کردند که  
 پیدایش همه و روی جمع شد و فیصلت دادند از بیاضت او را در راه سلم ۶۰ و عتبه قال بیانی الله صل الله علیه و آله وسلم  
 جالس و صحابه در آنای آنکه آنحضرت نشسته است و باران او افغانی طریقه سحاب ناگاه آمده بر ایشان بری و در بعضی نسخ سجایه  
 فقال نبی الله صل الله علیه و آله وسلم بل تدرون ما هذا پس گفت آنحضرت آیا ورمی یا بید چیست این قالوا گفتند بر عادت خود آمدند  
 و رسول اعلم قال نزه العنان گفت آنحضرت این عنان است سابقا که شست که عنان یعنی نام ابر است نزه روا یا ایها  
 فرمود این ابر بار و بهای زمین است رو یا بر ای جمله جمع را وید است و را وید شتری که بومی آب کشند تشبیه کرد ابر بار ابدان  
 لیسو قما الله تعالی الی قوم لا یشکرون می رساندند ای تعالی آنها را بسوی قومی که شکر نمی کنند خدا را و لایح موند و نمی خوانند او را  
 و برین نکایت است از کفران این قوم که برین نعمت شکر نمی گویند ثم قال بل تدرون ما فو کم پسر گفت آنحضرت آیا ورمی یا بید  
 شما چیست بالای شما قالوا گفتند صحابه الله و رسول اعلم قال فانها الریح گفت آنحضرت بدستی آن چیزی که فوق شماست  
 ریح بر وزن فعل است و بعضی گفته اند نام آسمان و بناست سقف محفوظ آسمان سقفی است نگاه داشته شده از انبیا  
 تشبیه کرده آسمان را به سقف خانه و موج ملکوت و آسمان موجی است منع کرده شده از سقوط موج نیز تشبیه کردند چنانکه موج  
 خلق در هوای باشد آسمان نیز معلق است بی ستون استاده ثم قال بل تدرون ما بنیکم و بینما پسر گفت آنحضرت آیا میاید  
 چه قدر مسافت است میان شما و میان آسمان قالوا گفتند صحابه الله و رسول اعلم قال بنیکم و بینما خمس مایه عام گفت میان شما  
 و میان آسمان پانصد ساله راه است ثم قال بل تدرون ما فوق ذلک پسر گفت آنحضرت آیا میاید مسافت بالای این  
 آسمان قالوا الله و رسول اعلم قال سما ان بعد ما بینما خمس مایه سنه گفت بالای این آسمان دو آسمان دیگر است که در وسط  
 مسافتی که میان آن دو آسمان است پانصد ساله راه است ثم قال کذلک پسر گفت آنحضرت چنان حتی در مسافت سموات  
 تا آنکه شمرده هفت آسمان را بالای یک دیگر با بین کل سمائین با بین السما و الارض مسافت میان هر دو آسمان مقدار است  
 است که میان آسمان و زمین است یعنی پانصد ساله راه ثم قال بل تدرون ما فوق ذلک قالوا الله و رسول اعلم قال ان  
 فوق ذلک العرش گفت بدستی بالای آن هفت آسمان عرش است و بینه و بین السما بعد ما بین السمائین و میان عرش  
 و میان آسمان مقداری دوری میان هر دو آسمان است ثم قال بل تدرون ما الذی تحکم پسر گفت آنحضرت آیا میاید  
 چیست آن چیزی که زیر شماست قالوا الله و رسول اعلم قال انها الارض گفت آنچه زیر شماست زمین است ثم قال بل تدرون  
 ما تحت ذلک پسر گفت آیا میاید زمین زیر این زمین قالوا الله و رسول اعلم قال ان تحتها ارض اخری گفت بدستی  
 زیر این زمین زمینی دیگر است بینما سیرة خمس مایه عام میان این دو زمین مسافت پانصد ساله است حتی در مسافت ارضیه  
 بین کل ارضین سیرة خمس مایه سنه تا آنکه شمرده هفت زمین را میان هر دو زمین پانصد ساله راه ازین حدیث  
 معلوم می شود که نسبت مسافت و دوری میان زمینها بر وفق نسبت آسمانهاست پس آنکه می گویند که طبقات

زمین همه متصل یک دیگر اند و هم پیوسته و لهذا ارض در قرآن مجید مفرد ذکر می کنند و هموست در افظ جمع مخالف این حدیث است و شاید افراد ارض بار آورده همین زمین است که زیر ایشان است و زمین باسی دیگر کار ندارند بخلاف آسمانها که از همه فیوض و آثار می رسد و الله اعلم ثم قال و الذی فی نفس محمد بیده لو انکم ولعیم جعل الی الارض لسط علی الله اگر بودی که شما فروری می کردید برسی را بسوی زمین که پایان از همه است هر آنکه می افتاد آن رسن برسد چون در احوال و دیگر فوئیت و احوال است پروردگار تعالی و تقدس بر عرض میان یافته است اعلم و وجود علم و قدرت و ظهور آثار صفات اعمال در زیر زمین بیان کرد که هر جا قدرت اوست و زیر و بالا همه را احاطه کرده است ثم قرأ سیرت خوانند آنحضرت این آیت را که هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو کل شیء علیم شرح حال این اسما در شرح سابق در شرح اسما حسنی معلوم شده است رواه احمد و الترمذی و قال الترمذی قرأه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا یتمد علی انه اراد لسط علی علم الله و گفت ترمذی خواندن آنحضرت این آیت را اولالت دارد و آنکه مراد در حدیث که گفته است لسط علی علم الله است تقریب و هو کل شیء علیم یعنی آن جهان علم قدرت و سلطانه و قدرت او در قهرمان و علم او در قدرت و سلطان و در هر جا بیست و شش تا این مقام در همه جا است و الا این مقام حق هم گمانی نه بیند و هو علی العرش فدا بجای است خود بر عرش است که او صفت نفسی کتابه چنانکه وصف کرده است و می تعالی و تقدس ذات خود را در کتاب خود گفته الرحمن علی العرش استوی و هو رب العرش العظیم بامراد مجموع آنکه آنچه ذکر کرده از وجود علم و قدرت و سلطان و وجود ذات بر عرش چنانکه و هو الله فی السموات و فی الارض فرمود و الله کلشی محیط و بر هر تقدیر این آیات اگر چه بظاهر موهم صحت و مکانند ولیکن حقیقت کنایت و عبارت از ظهور سلطان علم و قدرت اند و مراد بانها حقائق و معانی است که مناسب تقدس و تنهاست او بنید تعالی ثناء و علم برانه و الله اعلم + + و گفته ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال کان طول آدم سنین ذراعا بود و زمانی قد آدم شخصت گزنی سبع افوی مرصنا و رفعت گز پنهان ذراع در اصل به منی ریش دست از مرفق تا فوق اصبع وسطی و گز شرمی همین است مانند آنکه مراد از اصبع آدم است که قد او مقدار شخصت ذراع می بود یا ذراع ستارگ الا ان انعم و غایب آنست که مراد ذراع مردم باشد زیرا که اگر مراد اصبع آدم باشد لازم آید که ذراع وی شخصت یک تمامت می باشد و در غایت فقر باشد بحسب طول سید وی و از تناسب بنامت بیرون بود و کما لا یخفی + + و عمن ابی ذر روایت از ابو ذر غفاری که در صدق و زهد از اکابر و اعیان صحابه است قال قلت گفت گفتم یا رسول الله ای الانبیاء کان اول کدام یکی از پیغمبران بود نخست قال آدم گفت آنحضرت بود اول انبیاء آدم علیه السلام قلت گفتم یا رسول الله و بنی کان پیغمبر بود آدم قال نعم بنی مکلا گفت آنحضرت آدم پیغمبر بود بنی که در شده بنی اسرائیل شده بروی محبت یعنی رسول است قلت گفتم من یا رسول الله کم المرسلین از میان انبیاء مرسل چند کس اند قال ثمانه و بیست و هفت گفتم آنحضرت رسول سید و ده چند تن اند و در روایتی سیصد و چهارده آمده جامع فی اجماعی ابنوه جمیع نبی و محمد بریم به معنی بسیار و غیر از آنحضرت به معنی سراسر این پیر افاده معنی کثرت می کند چه مجازه کثیری پوشیده و او را می خورد اولی روایت

من ابی امامه قال بو جملت و در روایتی از امامی با آمده است که گفت ابو ذر گفتم یا رسول الله کم و فاعده الانبیاء و جنسیت کما شمار  
 انبیاء و چه بریل و چه غیر بریل قال مائة الف و اربعة و عشرون الفا فرمود صد و بیست و چهار هزار و اربعه و بیست و چهار نفر از انبیا و جنسیت کما شمار  
 بما تغیر امر سل از میان آن سی صد و پانزده تن فرق است میان نبی و رسول نبی آنکه وحی بوی بیاید تا مردم بدانند و رسول آنکه  
 کتاب با وی باشد و در عدد انبیاء و وصیت و بیست و چهار هزار نیز روایت آمده و بسبب این اختلاف فاش از تعیین عد و بیست  
 منع کرده اند و مجمل باید گفت آتنا بالانبیاء حکم جمیعین + و محسن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس  
 الخیر کالمعاينة نیست خیر چیزی شنیدن مانند آن چیز چشم دیدن هر چند خیر یقینی باشد با وجود دیدن را خاصیت و حکم است  
 که شنیدن را نیست و آنحضرت دلیل می آرد بر معنی وی فرماید که ان الله تعالی اخبر موسی با صانع قوم منی لعل برستی خداست  
 تعالی خبر داد موسی را علیه اسلام بچیزی که کردند قوم وی در ماده گوساله فلم یلق الا الوراخ پس نینداخت لور حمار که در آن  
 توریث نوشته بودند فلما عاين ما صنعوا پس هر گاه که موسی نزد قوم آمد و به چشم دید آنچه ساخته اند از گوساله القی الوراخ انداخت  
 الوراخ را از جهت شدت غضب فاکترت پیش شکست الوراخ روی الاموات اثنی عشره روایت کرد این حدیث را امام  
 احمد + باب فضائل سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم + فضائل سید المرسلین صلی الله علیه  
 و آله و سلم از معدود حصر خارج است و اعطای کند بر آن علوم اولین و آخرین و نبی دادند آنرا بکنه حقیقت مگر پروردگار عزوجل و  
 اتفاق دارند که آن حضرت سید اولاد آدم و فاضل ترین پندیر است صلی الله علیه و آله و سلم و علیم جمیع و بعد از وی ابراهیم خلیل الله  
 پس از وی موسی کلیم است و یافته شده است تفریح از علما بعد از موسی و الله اعلم + الفصل الاول + کما فی  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعثت من خیر قرون بنی آدم قرناً فخرنا لکنت آنحضرت بگنجینه شده و فرستاد  
 شده ام من از بهترین طبقات فرزندان آدم قرنی بعد از قرنی یعنی در هر قرن در صلحهای پدران می گشتم و قرن طبقه مردم  
 در یک زمان که قریب یکدیگر باشند چنانکه صحابه تابعین و تبع تابعین و امثال آن و مراد بخیر قرون بنی آدم هر  
 طبقه است که پدران آنحضرت در آن طبقه بودند و آنحضرت در اصحاب آنها بود چنانکه بعد از اسمعیل علیه السلام کسانه بود  
 و قریش بود و بعد از موسی باشم بود حتی کنت من القرن الذمی کنت مننه تا آنکه شدم از قرنی که شدم از وی و معنی خیریت  
 محمول است بر فضائل حمیده و فضائل شریفیه که در متعارف است لا اهل کرم را بدان مدح کنند نه با اعتبار دین و ایمان  
 که اقالو و این در قرون است اما ابامی کرام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس همه ایشان از آدم تا عبد الله طاهر و  
 مطهر اند از نسل کفر و جس شرک چنانکه فرمود بیرون آمده ام از مصلاب طاهر با طاهر و دلائل دیگر که متاخرین علمای حدیث آن  
 تحریف و تقریر نموده اند و عمری این ملتی است که حق تعالی بجای مخصوص گردانیده است باین متاخران را یعنی علم آنکه آبا و اجداد  
 شریف آنحضرت همه بر دین تو حید و اسلام بوده اند و از کلام متقدمین لایح می گرد و کلیات بر خلاف آن و ذلک فضل الله  
 یوتیه من یشاء و یختص به من یشاء و قد اجزای خیر و در شیخ جلال لهین سیوطی را که در نیباب رسایل تصنیف کرده اند و

افاده و اجاده نموده این معارف اطهر و با برکت اینده است و عاشاره شد که این نور پاک در کمالی پدید نشد و در صفات کفوت  
 به تعذیب و تحقیر آبار او را مخفی و مخدول گرداند رواه اخباری ۴۰۰ + و عمن و آنکه کبیر شکر بن الاصح پسین اهل وقاف صحابی مشهور  
 است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ان الله مطلق کفایت منی که سبیل بدرستی خدای تعالی برگزیدگان را که کبریا  
 که از اولاد اهل بینه و سبط است بعد از احمیل و شش از قریش است بدو و سبط و مطلق قریش من کفایت و برگزیده قریش و اگر از اولاد  
 نضر بن کفایت مشهور در تسمیه قریش است که آن نام در آب بجزیه است که در فایست قوت و زور است و در صحیح از ابن عباس  
 آورده که گفت قریش از ان جهت قریش نام کردند که در دریا ماهی است که از قریش می گویند می خورد و او ماهیان را زنی خورد  
 او را هیچ ماهی و غالب و بینه می گرد و بروی هیچ یکی از آنها و جوه و دیگر نیز در قاموس مذکور است و مطلق من قریش است  
 تا ششم و برگزید از اولاد قریش تا ششم و سپهران او را و مطلقانی من بنی هاشم و برگزید مرا از سپهران تا ششم پس وی صلی الله علیه  
 و آله و سلم برگزیده ترین برگزیدگان و فلاحه فلاحها باشد رواه مسلم و فی روایت دیگر است ان الله اصطفی من ولد ابراهیم  
 اسمعیل و مطلق من ولد اسمعیل سبب کفایت و در روایت ترمذی این قدر زیاده کرده که خدای تعالی برگزید از اولاد ابراهیم  
 اسمعیل را بعد از ان از اولاد اسمعیل کفایت را الی آخره ۴۰۰ + و عمن ابی بیره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اناسیر ولد  
 آدم یوم القیمه من بهتر و بهتر و بزرگتر فرزندان آدم و جمیع صفات کمال روز قیامت تقیید بر روز قیامت با اعتبار طور آثار سیادت  
 و کرامت است در ان روز چه در ان روز ظاهر گردد که روز روز است و هیچ کس از وی بجز آنکه قریب تر و بزرگتر نیست  
 و از بنی افضلیت بر ملا که نیز لازم آید بر بنی اهل حق و می گویند بشر فاضله از ملا که اند و در بعضی احادیث فضیلت آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم بر خلق علی الاطلاق نیز مذکور است و در او هیچ لذت و در حدیث سلمان ابن عساکر آورده که گفت سلمان  
 فرود آمد بر سبیل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفت بدرستی و راستی پروردگار نومی گویم نیافریم هیچ آفریده را بزرگتر بر من از تو  
 و دنیا و اهل دنیا را برای آن پیدا کردم تا بشناسم ایشان را بزرگی ترا و در نهایت ترا که نزد نیست و اگر منی بودی تو پیدا بشکرم  
 و بسیار پس ثابت شد که آنحضرت افضل خلق است همه و آنکه در بعضی احادیث آمده است که تفاضیل تنبیه بیان پیغمبر ان و تفصیل  
 تنبیه مراد موسی و یونس جواب آن در سابق معلوم شد و اول من یثیق عنقه القبر و نخست کسی ام که شکافته می گردد از قبر  
 قبر کفایت است از آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم اول کسی است که از کفایت می شود از قبر و اول متابع و نخستین شفاعت  
 کننده ام و اول مشفع و نخستین کسی که قبول کرده شود شفاعت وی چون وی صلی الله علیه و آله و سلم نخستین شفاعت کننده است  
 و شفاعت وی البته مقبول است لازم آید که نخستین کسی که قبول کرده شود شفاعت وی است و تفصیل این در باب  
 شفاعت گذشت رواه مسلم ۴۰۰ + و عمن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اکثر الانبیاء تبعوا یوم القیمه  
 من پیغمبر من پیغمبر انم از روی تابان روز قیامت و ان اول من یثیق عنقه القبر و نخستین کسی ام که می گوید در بنیست را  
 وی در آید وی در آید و در بنیست رواه مسلم ۴۰۰ + و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی باب الجنة یوم القیمه

و هم از انس است گفت گفت آنحضرت می تیم در بهشت را روز قیامت ما شفعیم پس طلب میکنم کشتاون در بهشت را بقول الخانن  
من انت پس می گوید خزینة اوشست چه کسی تو فاقول محمد پس می گویم محمد بنیقول بک امرت ان لا فتح لامه قبلک پس می گوید فان  
بهشت بسبب تو امر کرده شده ام من که کشایم در مزین کی پیش از تو رواه سلم + + وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله و  
سلم انا اول شفع فی الجنة من خلق شفاعت کننده ام برای دستان بهشت یا برای رفع درجات در ان لم یصدق بی من الانبیاء  
ما صدقت تصدیق کرده شد و ایمان آورده نشود هیچ پیغمبری از پیغمبران آن مقدار که تصدیق کرده شد من یعنی من بیشتر از انبیاء  
از روسته همت و اتباع یا تصدیق کرده نشود هیچ پیغمبری چنانکه تصدیق کرده شد من در قوت و تقاد بر وجه اول بیان کثرت  
است و بر وجه ثانیه بیان قوت ایمان و زیادت محبت است با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ان من الانبیاء  
نبیاً ما صدق من امته الا رجل واحد و بدستی از پیغمبران پیغمبری است که تصدیق نکرد او را از بهت وی مگر یک در رواه سلم + + و  
ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مثل الانبیاء کمثل قصر حسن بنیایه تصد و حال عجیب من و پیغمبران سابق  
هم چه قصه و حال کوشکی است که نیک کرده شد بنیای او و تمام کرده شد فی اهرام بیان دیوار کرد بر آورده ترک منزه موضع البته گفته  
شده از ان کوشک بجای یک تخت و البته نفع لام و کسرا و کسرام و سکون با نیز آمده نطاف به انظار پس گرد برگرد او گشته  
نظرندگان همچون حسن بنیانه و عالی کشفند مکنند نظر کنندگان از خوبی بنا آن کوشک الا موضع تک البته بجای آن  
تخت که عالی مانده فکنت اما صدت موضع البته پس بودم من که ستم بجای آن تخت در انتم بی انبیان و ختم بی الرسل ختم کرده  
شد من بنا و ختم شد من پیغمبران و فی روایة فانما البته و انما تم انبیین پس هم مثال آن تخت و من ختم کننده پیغمبران تنفق  
علیه + + وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما من الانبیاء من بی الا انه عظمی من الایات نیت از پیغمبران  
هیچ پیغمبری که تحقیق داده شد از معجزات مانند امن علیه لیسر معجزه که مثل وی در اعجاز و دلالت بر صدق پیغمبران آورده اند  
باطلال بران شاهد آن آدمیان و مضطربه اند بایمان آوردن چنانکه شان معجزه است یعنی هیچ پیغمبری نیت که اظهار معجزه  
با من کیفیت کرده ولیکن مخصوص بزبان وی بود بعد از انقطاع از زمان منقطع گشت آن معجزه و اما کان الذی او تیت و صیا اوجی الله  
و نیت معجزه که داده شده ام مگر وحی که فرستاده شده است بسوی من یعنی قرآن عظیم که معجزه عظیم است باقی به بقای و موروث  
صدق است بر نبوت سید العالمین و مرشد عالمیان بطریق حق و یقین فار جوان اکون اکثر هم تا بحال بوم الهیته پس اسید ارم  
که بهشم من پیغمبران از روی تا بحال یعنی تا بحال من پیغمبران تا روز قیامت از حیث بقای معجزه که تا روز قیامت  
هر که آنرا مشاهده نماید ایمان آورد تنفق علیه اگر گویند که با بنیای دیگر نیز وحی و کتاب بود جویش نیت که آن وحی و کتاب  
معجزه نبود همچنین تقریر کرده اند در بیان معنی این حدیث و بعضی گفته اند که معنی نیت که پیغمبر داده شده است از معجزات پیغمبر  
بود مانند آن پیغمبری را که پیش از وی بود از خوارق عادات و اما معجزه عظیمه من که وحی است داده شد هیچ کس را اولند بیشتر  
شده تا بحال من و این معنی کسب عبارت قهار می نماید اگر چه تقریر اول احوال حکم است و اکثر شرح بر آنند فانه هم

۹- و محمد بن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم طیبت خمساً علی من قبلی و اوده شده ام من پنج خلعت که  
 داده نشده است هیچ یکی پیش از من نصرت با رعب سیره شهر فتح و فخر داده شده ام من باند اختن ترس و دردی و دشمنان  
 من از سافت یک ماه راه و تخفیف این نسبت با نبیاست صلوات الله علیه و آله و سلم و امیر سلاطین و جباریه خارج بخت است  
 و مقصود حصول فتح و غنم است بر عیب که با فضل حاصل شود و اما مجرد وقوع رعب چیزی و گریست فائز و جلالت لی الارض  
 مسجد او گردانیده شد برای من تمام روی زمین سجده گاه که درست است در روی نماز گذاردن و در امم سابقه خبر و موافق  
 معهود کسب و کنایس ایشان باشد درست نبود و بعضی گفته اند که معنی نیست که ایشان نماز نمی گذارند و در جوابی که متیقن بود  
 طهارت آن و سباج گردانیده شد برای ما هر جا که باشد جز آنکه متیقن گرد و نجاست آن و ظهور او گردانیده شد برای من زمین  
 پاک کننده که تمیم باشد در ای امم دیگر که طهارت جز با آب نبود و یا بعل من امتی او که صلوات علیهم پس هر که امم مردان است  
 من که در یا بدو را وقت نماز یافته نشود آب پس باید که تمیم کند و بگذارد و در اینجا نماز و باین تقریر این قول متفق بر بود و  
 هم گردانیدن تمام زمین مسجد و هم برگردانیدن وی طور و طاعت لی الخاتم و طم تحمل لا اله الا الله و صلوات گردانیده شد برای من  
 نیست با و طلال گردانیده شد بر هیچ یکی را پیش از من گفته اند که امم سابقه چون غنیمت می کردند حیوانات را می کشت آن  
 ملک غنیمت کنندگان نه انبیا را ایشان پس مخصوص گردانیده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باند نفس و صفتی که هر چیز از غنیمت  
 خوش می کرد مثل شیرینی یا مایه شلما اختیار می کرد برای خود و اگر غیر حیوانات را غنیمت می کردند گرد می آوردند او را  
 در جایی پس شش می آمد از آسمان و برای سوخت که ذاتی بعضی اشروع و طاعت استغاثه و داده شد مرا مرتبه شفاعت عظمی  
 عامه شامله تمامه محال و مواضع شفاعت را چنانچه در باب شفاعت گذشت و کان الهی حیث الی قومه عامه و بود پیغمبرش از  
 من که فرستاده می شد بسوی قوم خود عامه و بقومی دیگر کارند شست و شست الی الناس عامه و فرستاده شد من بسوی  
 تمام مردم بلکه با من و من و تواند که غنیمت وی صلی الله علیه و آله و سلم بسوی من بعد از آن شده باشد ازین جهت تو فرض کن  
 که تحقیق این در حدیث آینه کرده شود متفق علیه ۱۰۰ و محمد بن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال خلعت  
 علی الانبیاء است روایتی است از ابی هریره که آنحضرت گفت نصیبت داده شده ام من بر پیغمبران پیش من خلعت در حدیث  
 سابق پنج گفت و از بیانش و حقیقت فصائل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بدان مخصوص و ممتاز است بسیار است  
 خارج از حد و احصا و لیکن بعضی از آن تقریب وقت و سوال در احادیث مذکور شد و مقصود حضرت است او نیست  
 جوایع کلم داده شده ام کلماتی که جامع کلمات و معانی کثیره اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تکلمی کرد و بجای معجز  
 که شامل معانی کثیره می شد و این از خواص حضرت فاطمه زهرا است مثل انما الاطفال بالنیات و من حسن اسلام المرء ترک  
 مالا یعنی و آیدین یعنی و امثال آن که هر یکی متنفس معانی کثیره جز بیه است و بعضی از علما از برای جمع این احادیث تصدیق  
 شده قطعی از آن گرد آورده اند و بعضی گفته اند که مراد بجز این است که حق سبحانه و تعالی در الفاظ سیره معانی کثیره



مجموع کرده و منی اولی طاهر است و ولایت می کند بر آن روایتی که تبادله کرده است و دوی مختصر فی الکلام و این ولایت دارد  
 به معنی اولی و لغت بالرب و لغت داده شده ام بر رب و لغت چنانکه در حدیث سیره شهر مذکور است و اصلت لی الفتنم و حملت  
 لی الارض مسجد او ظهور او است الی اطلاق گفته در ستاره شدم من بسوی خلق همه و ختم بی انبیون و ختم کرده شدند من پیغمبران  
 مدینه سلمه و مخصوص عموم رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سخن کرده اند که در زمان نوح علیه السلام پیغمبری دیگر نبود پس با  
 که نبوت تمامه اهل آن زمان باشد و نیز دعای وی علیه السلام بر تمامه اهل ارض مبدلک و غرق ولایت دارد در آنکه نبوت همه  
 بود و اقبال امر وی نگردد و نیز سلیمان علیه السلام سیری کرد در زمین و امری کرد مردم را با اسلام چنانکه طقیس و جزوی و تهذیب  
 می کرد ایشان را اقبال و این دلیل است بر عموم رسالت و جواب داده شده است با آنکه عموم رسالت در اصل تعینت  
 نبود بلکه عادت شد بعد از آن با خصار خلق الله بعد از غرق در موجودین اما پیش از غرق اقبال دارد که وی مبعوث باشد بقوم خود  
 خاصه چون فرقوم وی بر زمین نبودند بجا هر چنان نبود که لغت وی عام است اما دعای وی علیه السلام بر تمامه اهل ارض از جهت  
 آن بود که دعوت وی قوم خود را توحید رسیده تمامه مردم را از جهت طول مدت عمر وی پس تمامه می شدند بر شرک پس تحقق شدند  
 مذاب را و بعضی گفته اند که تواند که توحید عام باشد در بعضی انبیا و انزمام فروع شریعت وی عام نباشد و جواب از اشکال  
 بحال سلیمان علیه السلام گفته اند که معنی رسالت مخصوص است بحال و اجبات و محرمات اما در مندوبات پس مردم مامورند  
 به آن و اما ما تهذیب اقبال که بجا هر از خصائص او اجبات می نماید بر حقیقت از خصائص آن نیست بلکه آنچه مخصوص است عقا  
 در آخرت است که ذاتی حاشیه بسوی علی انسانی در اقبال دارد که تهذیب عقین و اقبال وی از جهت ملک باشد نه از جهت  
 رسالت دوی علیه السلام هم ملک بود و هم رسول فلا اشکال که ذاقیل ۱۱۰ و غنیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال بعثت بجمیع الکلم و لغت بالرب و هم از بابی بهره است که آنحضرت گفت بر آنچه مشهور شده و فرستاده شده ام من بکویت  
 کلم و لغت داده شده ام بر رب شرح این معلوم شد و بنیانا نام و اتنی اقیبت بمفاتیح خزائن الارض و در انتهای آنکه  
 من در خوابم دیدم خود را که آورده شده ام کلیدهای خزینه های زمین را یعنی داده شده است آن کلیدها مرا فوضت فی سید  
 پس نموده شد آن کلیدها پیش من مراد فتوحات است که کشتا و باری تعالی بر خست وی صلی الله علیه و آله و سلم از بلاد مشرق  
 و غرب و استخراج کنوز و قائن یا مراد کانه های زمین که در وی هم در دست منفق علیه ۱۱۰ و عن ثوبان قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله زوی لی الارض ببرستی خدای تعالی فراهم آورد و در کشید برای من زمین را فرایت متاهلها  
 و بخار بهای پس دیدم من بلاد مشرق را و مغرب آنرا و ان اتنی سیبلغ ملکها ما زوی لی منها و برستی است من نزدیک است که  
 برسد ملک و بادشاهی وی چیزی را که فراهم آورده شد و در کشید شده است برای من از زمین یعنی در مشرق و مغرب  
 بادشاه شوند و تصرف کنند و عظمت کنند من الامم و الایمن و داده شده مراد و گنج سرخ و سفید مراد گنج سرخ خزینه های  
 اکاسره که خسروان فارس اند که غالب بر این از دست و گنج سفید خزینه های قباصره که بادشاهان روم اند و غالب بر ایشان

نقده است و بعضی گفته اند که مراد باجر ملک شام است از جهت صرخی رنگ ایشان و بابین ملک فارس از جهت سفید رنگ ایشان و معنی اول ظاهر ترست و آنی سالت ربی لامتی ان لایه لکما بسنته عامه و بدستنی من سوال کردم پروردگار خود را برای است من اینکه هلاک نکند است مرا تعویذ عام یعنی تعویذی که تمام است را هلاک نکند و ان لایسلط علیهم عدو من سوی قسم و اینکه بزنگار و بر است من دشمن از خبذات ایشان یعنی کافران را هیچ بختیم پس مباح گرداند و بستاند چه باجماع ایشان و محل سلطنت و قهرمان ایشان را و بینه میان سلاوی و میان شهر و بجای قوم یعنی دشمن که محل مستقر ایشان را بستاند و ایشان را تمام هلاک گرداند و ان ربی قال و بدستنی پروردگار رس گفتم یا محمدانی انو اخصیت امر افانه لایر و بدستنی من چون حکم کنم امری را پس بدستنی که آن رو کرده و باز گردانیده نمی شود و آن حکم عطا باشد یا بلا و آنی اعلیتک ملک ان لایه لکما بسنته عامه و بدستنی من و اوم تر ایه جبت است که هلاک نکند انم ایشان را تعویذ عام و ان لایسلط علیهم عدو من سوی قسم و بختیم و اوم تر ایه بنگارم بر است تو دشمن را خبذات ایشان پس مباح گرداند بینه ایشان را و لو جمع علیهم من باقرا و اگر چه فراهم آیند مر ایشان کسانی که در تمام جوانب و نواحی زمین اند یعنی اگر چه کافران تمام عالم می شوند حتی کیون بعضی هلاک بعضی را و بعضی بعضی را تا آنکه بشوند بعضی از است که هلاک گرداند بعضی را و بند و اسیر کنند بعضی را یعنی کافران را بر ایشان غلبه و تسلط نشود و ملک را نتوانند ستانند ولیکن است تو میان خود جنگ کنند و بعضی هلاک کنند و بنده کنند بعضی را این چنین رفته است تقدیر الهی و قضای وی و قضای الهی غرض آنه بر گنیزد تیار بد و تبدیل پذیرد و اگر چه امر نگردد به ان حکم شرع بدان قاطع نگرفته رواه مسلم ۱۳۴ و عن سعدان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مر مسجد نبی معاویه رواه است از سعد بن ابی وقاص که آنحضرت گشت مسجد نبی معاویه که قبلی است از انصار و الان بیرون مدینه مطهره نشان آن مسجد قائم است و در ضمن و س نشان پای نافه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است و خل فرغ نمیه کتبتین در آمد آنحضرت پس بگذار دور آن مسجد دو رکعت و سلیمان و گداز و مایم با آنحضرت و در عاریه طویل او دعا کرد آنحضرت پروردگار خود را و دعای در ساز و نشنید یا بعد از ان و فاسر تالی است تم بفرقت پسر گشت آنحضرت از نماز و دعا فقال پس گفتم سالت ربی تلتما سوال کردم و در خواستم از پروردگار خود سه خصلت را افاضاتی استین و معنی و احد پس داد مرا دو خصلت را و در او یکی را بعد از ان ایمان آن سه خصلت گنیزد که در خواستند و آن دو که داد و یکی که نداد قبول خود سالت ربی ان لایه لک اتی بانته سوال کردم پروردگار خود را که هلاک نگرداند است مرا تعویذ عام فاعطانیها پس داد مرا این خصلت را و سالت ان لایه لک اتی بالفرق و نیز سوال کردم که هلاک نگرداند است مرا بفرق عام بفرق را و سکون تن و اکثر روایت بسکون است فاعطانیها پس داد مرا این را نیز و سالت ان لایه لک باسهم بنیم و سوال کردم که نگرداند جنگ ایشان را ایمان ایشان که بیک دیگر جنگ بکنند و باس عذاب سختی و خوب سخت فتنیها پس نداد مرا این خصلت را ازین جا معلوم می شود که بعضی دعای ایمنیا صلوات الله و سلامه علیه منجیب نیت و در اجابت بر دعا از پیشین ان کلامی است مذکور در بجای خود و نیز از ان در رساله تقسیم البشاره ذکر کرده ایم ۱۳۴ و در

و در

عبدالله بن عمر بن الخطاب گفت ملاقات کردم عبد الله بن عمر بن الخطاب را قلت اخبرني عن صفة رجل القدری  
 علیه وآله وسلم فی القدریة گفت خبرده مرا از بعضی صفات پیغمبر خدا که در تورات مذکور است ظاهر عبد الله بن عمر تورات  
 خوانده بود یا از آن حضرت شنیده است یا از بعضی اهل کتاب که ایان آورده بودند و بودی رضی الله عنه از اهل علم و  
 کتابت و عالم کتب سابقه و خوانده بود آنهارا وی نوشت با حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و وی کثیر الاما و  
 ست مثل ابی هریرة و ابو هریرة می گفت که فرق عین من و عبد الله بن عمر و من است که وی می نویسد با حدیث را و من نوشتن  
 نمی دانم پس او را حفظ صحت کرد چنانکه در حدیث دیگر آمده است قال گفت عبد الله بن عمر و اهل بیعت همزه و جمیع از حدیث  
 تصدیق است یعنی نم یعنی آری خبری و هم آنرا بصفت آنحضرت که در تورات است و الله انما هو صوفی القدریة نجس  
 برستی آنحضرت وصف کرده شده است در تورات بعضی صفت فی القدریة یعنی صفات وی که مذکور اند در قرآن  
 درین آیت یا ایها البنی انما ارسلناک شاهد ای اگر ای پیغمبر برستی ما خستاده ایم ترا شاهد بر احوال است و غیر از این  
 و بنده شجواب بطیغان را و تیرا و ترساننده از مذاب حالمیان را و عز الایمین و پناه عرب را و زکیر عا و سکون رس  
 صلتین جای استوار که پناه و پدر و مراد باین عرب اند زیرا که در غالب خواندن و نوشتن نمانند یا به جهت آنکه منسوب بام  
 القدری اند که نام که است و تخصیص برب به جهت آنست که سهوت در ایشان و از قوم ایشان است و به جهت تحفظ ایشان  
 از سلطوت مجرم و اگر از انقباض شیطانی و آفات نفس مراد و در وجود شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم نشست و پناه عالمیان  
 است و بعضی گفته اند که مراد حفظ قوم است از استیصال و تزلزل مذاب ایشان ما و ای که وی در ایشان است چنانکه در قرآن  
 مجیدی فرماید و ما کان الله لعیذ بهم و انت نیم و انت عبدی نوای محمد بنده خاص منی که در حقیقت بندگی خاص هیچ کس با تو  
 شریک نیست و رسولی و توری و نبی و خستاده منی بخلق نیستیک المتوکل نام کرده ام من ترا متوکل که همه کارهای خود را  
 بمن سپرده و قطعا بر من و قوت خود ناستاده لیس لفظ این چنین متوکل که نیست و شست خود را غلیظ و زده در شست سخن و  
 لاخاب به تشدید خاد مجرب و نه فریاد کننده فی الامواق در بازارها تخصیص بسیار به جهت معرفت و عادت است که در آنجا شور  
 و غوغا بسیار می باشد و منخاب بسیار نیز آمده است و ملاذیرح بالسیته لسیته بود منی کند هر چه بدی یعنی هر که بوی بدی  
 کند به بدی جزای وی نمی دهد و لکن بغیر او بغیر و لیکن در می گذرد و می پوشد بلکه احسان می کند و من تقبضه الله حتی تقیم به الملة  
 القویا و بعضی منی کند روح او را ندای تعالی بگردد است می گرداند و بدایت می کند بوجود وی فومح کج و مگر راه را بان یقولوا  
 راست گردانیدن ملت کج باین است که گویند ایشان لا اله الا الله و منفعت شوند بوسیله و بفتح بهای عینا عیاد می کشاید  
 خدای تعالی باین کلمه چشمهای کور را و او را صفا می کشاید گوشهای کور را و قلوب باغلقا و دلها می کشاید فمندی چیزی و یا و  
 ندرت چیزی و او را غیا و غلاف دور پرده و مانده و او را انجاری و کند ارواه اندازی عن اطاع من ابن سلام نحوه و همچنین روایت

گروه است این حدیث را در می از عطار بن سیدار از عبد اللہ بن سلام مانند این حدیث که روایت کرده است بخاری از  
عطا از عبد اللہ بن عمرو ذکر حدیث ابی ہریرہ کمن الاخرون فی باب اهل الجحیم و ذکر کرده شد حدیث ابی ہریرہ کہ در فضائل حضرت است و در  
اول اول لفظ کمن الاخرون است در باب جمہ + ۱۱۱ + الفصل الثانی + عن جن جناب بنتی فادجیر و تشدید موصوفه بین اللات و بنی بنیہ  
و روایت شد یہ نو قانیہ صحابی است اسلام آورد پیش از در آمدن آنحضرت در ارقم و عذاب کرده شد در بین خدا و صبر کرد و حاضر شد بعد از  
و شادی را کہ بعد از دست و وی اول کسی است کہ مرد و کوفه و نماز گزارد بروی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب قال گفت جناب سلم  
بن رسول اللہ نماز گزارد با ما یعنی امامت کرد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صلوة یک نمازی را فاطمہ لہا پس در نماز کردن نماز را  
قالو گفتند صحابہ یا رسول اللہ صلوت تم کن تعلیم ما کن از وی تو نمازی را بعد از نمازی کہ خودی تو کہ می گذاردی نماز با من در از سے  
قال و جل گفت آنحضرت از وی انما صلوة رغبتہ و رغبتہ زیرا کہ این نماز رغبت و خویش بود یعنی در وی دعا و سوال می کردم و امید  
اجابت و خون خشیت و شتم ازین جهت در از کردم و صنوع و خشوع بسیار نمودم و انی سالت اللہ فیما تشاء و بدستی من سوال  
کردم خدا را درین نماز سماجت فاعطانی تینین و منی و احدہ پس دادند ای تعالی مراد و حاجت را و خدا و یک حاجت را اسالتہ  
ان لا یسلک امتی بسنتہ سوال کردم خدا را کہ ہلاک نگردد امت مرا کہ ہلاک نگردد امت مرا پس داد مرا این را و اسالتہ ان لا یسلط علیم عدوا  
من غیرہم و سوال کردم خدا را کہ نگار و بر ایشان دشمن از غیر ایشان یعنی کافر فاطمہ تہا پس داد مرا این حاجت را نیز و سالت  
ان لا یذیق بعضہم باس بعض من سوال کردم خدا را کہ بچشانہ بعضی از ایشان را عذاب بعضی یعنی جنگ نکنند میان خود و ہلاک  
نگردد اندیک دیگر از دشمنی ہا پس داد مرا این را و رواہ الترمذی و النسائی + ۲ + و عن ابی مالک الاشعری صحابی است در نام و  
اختلاف است بعضی عبد اللہ گفتہ و بعضی کعب و بعضی حذقان و در نسبت وی نیز اختلاف است بعضی اشعری گفتہ و بعضی شہمی قال  
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان اللہ جودتی خدا ای عزوجل ابارکم بناہ دارد و خلاص گردانید شمارا من قلت خلال  
از سے خصلت ان لا یذوق علیکم سیکم فتمتکمہ اجمیای آنکہ دعای بکنند بر شما پیغمبر شما پس ہلاک شود شما چنانکہ بعضی پیغمبران کردند و ان  
لا یظہر اهل الباطل علی اهل الحق دوم آنکہ غالب نیامند اهل باطل یعنی کافران اگر چه بسیار باشند بر اهل حق یعنی مسلمانان اگر چه کم  
باشند چنانکہ است و نابود گردانند درین اسلام را و ان لا یختموا علی فملاہ سوم کہ اتفاق نکنند شما ہمہ بگمراہی و این دلیل است  
بر آنکہ اجماع محبت است کہ عبارت است از اتفاق ملای ہر عصر بر یکی شرعی و مراد ہلما بجمہد انہ رواہ ابو داؤد + ۱۱ + و عن  
بن مالک صحابی است و اول شہادہ وی غیر است قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لئن لم یجمع اللہ علی ہذہ الامم سیفین جمع  
کنند خدا ای تعالی برین است و دشمنیہ اسیفانما و سیفانما حد و نایک دشمنیہ ازین است و دشمنیہ دیگر از دشمن این است تو  
گفت یعنی این است کہ حق تعالی برین است و دشمنیہ جمع کنند کہ واقع شود بان ہلاک و سہیمان بلکہ وقتی کہ است میان خود  
جنگ کنند بگمراہی تعالی کافران را بجنگ ایشان تا از جنگی کہ میان خودی کردند باز آیند و طبی گفت ظاہر آن است  
کہ می فرماید و عدو کہ خدا ای تعالی کہ جمع نکنند بر است من و جنگ مکار میان خود ہم جنگ کنند و کافران ہم جنگ کنند بگمراہی

یکی باشد دیگری نباشد و الله اعلم براه بود او و ۴۰۰ و عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و رواه است  
از عباس رضی الله عنه که وی آن سوی تخت بیستی تمکین فکانه میباید گویا که عباس شنیده بود چیزی را از من کافران  
در شان آنحضرت می گفتند که جز وی از کبری عرب مستحق تر بودند بی نبوت از وی صلی الله علیه و آله و سلم پس آنحضرت خواست  
که شان خود را با ایشان بناید تا بداند که چه عظیم است شان وی و شریف است نسب وی صلی الله علیه و آله و سلم و و سه  
اولی و احق است از خود و تقام این صلی الله علیه و آله و سلم علی ابنه فقال پس بیاید آنحضرت بر سر من گفت من انا  
می دانید که من چه کنم فقال انت رسول الله پس گفتند صحابه تو رسول خدائی قال گفت آنحضرت برای اظهار شرف نسب  
و کرامت ذات خود انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و عبد المطلب بن هاشم و شریف و مشهور بود در عرب ان الله  
خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد خلق را یعنی جن و انس و احتمال دارد که ملائکه نیز داخل باشند  
و این احتمال ظاهر است از جهت عموم خلق پس گردانید مراد بهترین خلق که نوع انسان است و بهتر و فاضلتر از غیر خود  
تم جلیم فرستید پس گردانید آریان را و گروه عرب و عجم فجعلنی فی خیرهم فرقه پس گردانید مراد فرقه که بهترین ایشان است  
که عرب اند تم جلیم قبائل پس گردانید عرب را قبیل قبیله فجعلنی فی خیرهم قبیله پس گردانید مراد بهترین قبائل عرب که قریش اند  
تم جلیم بویا پس گردانید ایشان را خانه خانه فجعلنی فی خیرهم بویا پس گردانید مراد بهترین خانه های ایشان که خانه ماست  
است فانا خیرهم نقما پس من بهترین عظیم یا بهترین آدمی نام از روی ذات و خیریم بیاید بهترین ایشانم از روی خانه  
پس مستحق تر باشم از همه بی نبوت و کتاب و از اینجا معلوم می شود که پیغمبر صاحب نسب عظیم می باشد چنانکه از حدیث هر نقل معلوم  
می گردد و این تفهیم ایشان و الزام ایشان است بدانکه ایشان که چنانچه در قرآن نازل نشد و نبوت قرار نیافت بر روی دیگر  
از عظامی عرب و الانبوت فضل خداست بسبب و نسب متعلق نیست چنانکه در قرآن مجید می فرماید الله اعلم حیث یجعل رسالته  
و می فرماید و الله یختص برحمت من یشاء و الله ذو فضل عظیم و کان فضل الله علیکم عظیما  
+ رواه الترمذی ۵۰۰ + و عن ابی هریره قال قالوا گفت ابو هریره گفتند صحابه یا رسول الله متی وجبت لک النبوة کی ثابت  
شد مراد نبوت و در که ام وقت بدان نامزد گشتی قال و آدم بین الروح و الجسد گفت آنحضرت ثابت شد مراد نبوت  
و حال آنکه آدم میان روح و جسد بود یعنی خلقت آدم تمام شده بود و روح او بحیث متعلق نشده بود کنایت از سبق و تقدم  
است رواه الترمذی ۶۰۰ + و عن الربیع بن کعب بن رباح قال رواه و ما ذمجه در آفرین سارته بین محله و کسر ای و به چنانچه  
مستجاب است اند اهل صفت و از جمله کائنات است که نازل شده در شان ایشان کریمه و لا علی الذین اذنا لک تعظیم الا یہ و عن رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم بدرستی که من از خود ای است  
نوشته شده ام فاقم این ختم کننده پیغمبر ان که بعد از من پیغمبری نباشد و ان آدم لمجدلی فی عینه و بدرستی آدم بر آمده  
افتاده بود بر زمین در گل خود و شرف خود عینت پدید از گل و به معنی خلقت و جبلت نیز آید و حاصل این معنی

آنچه مشهورست بر زبانها ملاحظه گشت بنیاد آدم بین الملائکة و الطین و در روایتی کتبت بنیاد کتابت یعنی نوشته شده ام من غیر  
 حال آنکه آدم میان آب و گل بود یعنی مخلوق نشده بود و بنیاد می گویند که پیش نبوت آنحضرت چه مرادست اگر علم و تقدیر است  
 است نبوت همه انبیاء شامل است و اگر بالفعل است آن خود در دنیا خواهد بود و جوایش نیست که مراد اظهار نبوت است  
 صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وجود مغربی وی در عالم ارواح چنانکه وارد شده است کتابت امم شریف او بر پیشانیها  
 و قصور و شبست و فرقه های آن در سینه های حور لیلین و برگهای درختان جنات و درخت طوبی و برابر و نا چشم های مشکگانه  
 و بعضی از عرفا گفته اند که روح شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم نبی بود در عالم ارواح که تربیت ارواح می کرد و چنانکه در نیالم  
 جسد شریف مرئی اجساد بود و تحقیق ثابت شده است فلق ارواح قبل اجساد و الله اعلم و ما تجرکم باول امری و سر انجام است  
 که خبر و هم شمار این نخست کار خود دعوت ابراهیم اول امر من دعای ابراهیم است علیه السلام که رسالت من کرده بود چنانکه کریمه  
 زینب و ابیث نعیم رسول الله صلی الله علیه و آله بران دلالت دارد و بشارة عیسی و نیز اول کار من خبر خوش دادن عیسی است علیه السلام  
 چنانکه در قرآن می فرماید و بشیر رسول یاقان من بعد اینه احمد و در روایاتی التی رت عین و معنی و نیز اول کار من خواب دیدن  
 مادر است که دیده بنگامی که زائید مرا و قد خرج لها نور انما لها منة قصور شام و تحقیق بیرون آمدن ای مادر من روشنایی که  
 روشن شد مرا و از آن روشنایی کوشکهای شام چنانکه در اخبار آمده است که در وقت زائیدن آنحضرت نوری از آن  
 ظاهر شد که فغانهای ولایت شام نمایان گشت و گفته اند که این در پیداری بود پس مراد بر ویاری می بین است و خواب  
 دیدن آنست پیش از ولادت بود که فرشته در خواب آمد و گفت که می دانی تو که عامل شده بهترین است و پیغمبر خدا رواه  
 فی شرح السنه و رواه احمد من ابی امامه من قوله ساخبرکم الی آخره و روایت کرده است این حدیث را امام احمد از ابی امامه  
 از قول وی ما خبرکم تا آخر حدیث و اول حدیث را که در شرح السنه از ابی امامه بن ساریه روایت کرده است نکرده است  
 و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اناسید ولد آدم یوم القیمة و فرمود آنحضرت من بهترین فرزندان  
 آدم روز قیامت تخصیص کرد روز قیامت جهت نور آثار او از سیادت و متری است در آن روز الا وی صلی الله  
 علیه و آله و سلم همیشه سید است و شرف سیادت است چه در دنیا و چه در آخرت و لاخر و فرمودنی گویم این را بطریق تفاهر  
 و سیادت و نازیدن بلکه جهت شکر و تحریف بیعت پروردگار و امتثال امر وی تعالی که فرمود و اما بیعت ربک فحدثت  
 تا نشناسند قدر مراد و تقاد و از زمین و عمل کنند مقتضای آن در توفیق و تعظیم و محبت و ایمان بدانند از آن پسیدی لوا و الله و کاس  
 و بیعت من بیعت نیزه محمد مراد شهرت و انفراد آنحضرت است بجز بر رؤس خلائق و عرب و فرعی کنند لوا را در مقام شهرت و  
 آنحضرت را نسبت خاصی است بجز که نام وی محمد و احمد است و صاحب مقام محمود است و است او را محارون گویند که در شاد  
 و اندوه خدا را محمد گویند و وی صلی الله علیه و آله و سلم حامد و محمود بود بجز الهی فتح باب شفاعت به تائید چنانکه در باب شفاعت گذشت  
 و ما من نبی یومنه آدم من هو الا تحت لوائی و نسبت به پیغمبری در روز قیامت چه آدم و چه هر که جزاوست که آنکه در روز قیامت

۹

من در آید و پناه من بود و تا بحال من باشد و از اینجا معلوم می شود که بطایر نیز آنحضرت لواطی باشد چنانکه با دشمنان و سروران را  
می باشد و نام وی لواء الحمد بود و انا اول من عشق الله الارض و من عشق الله الارض و من عشق الله الارض و من عشق الله الارض و من عشق الله الارض  
است از سبقت و تقدم و برتبت و ظهور و بر آمدن از عالم پرزخ و لا فخر و نیست در نمازیدن با اینها بلکه اعزاز است بفضل حق و  
شکر نعمت وی چه نازیدن من بخدمت است و نه پاسوی وی تعالی رواء الترمذی ۲۸۱ و عن ابن عباس قال علس بحس من  
اصحاب رسول الله گفت ابن عباس شسته بودند مردمان از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فخرج پس بیرون آمد  
آنحضرت از درون خانه حتی اذ اذنا منتم معتم تیز کردن تا آنکه چون نزدیک شد آنحضرت از اصحاب شنید ایشان را که نه اگر ه  
می کنند بیک دیگر قال بعضهم ان الله اخذ ابراهيم خلیل الله من بعضی از اصحاب که بدستی خدای تعالی گرفت ابراهیم علیه السلام را  
دوست و قال آخر موسی کلمه تکلیما و گفت صحابی دیگر که موسی علیه السلام سخن کرد خدای تعالی او را سخن کردنی و قال آخر موسی کلمه  
الله و گفت دیگری پس عیسی علیه السلام کلمه خداست که بیک گاه کن بی اسباب ماوی پیدا شد و در گوازه سخن گفت و روحه  
و عیسی روح خداست که وی تعالی روح الایمن با ما و درش فرستاد و در مید و اذان عیسی پیدا شد و نیز انما روح عیسی  
چند ان ظاهر شد که دره را زنده می گردانید و قال آخر آدم صطفاه الله و گفت دیگری آدم برگزید او را خدا چنانکه فرمود ان الله اصطفی  
آدم و نوحا الایه اصحاب این انبیاء گری کردند و می ستانیدند فخرج عظیم رسول الله پس ناگاه بیرون آمد و در آید بر ایشان پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم فقال قد سمعت کلامکم و عجبکم ان ابراهیم خلیل الله پس گفت آنحضرت تحقیق شنیدم من سخن شما را و شگفت  
آوردن شما را که ابراهیم دوست دارنده خداست و هو کذک و دومی همچنین است و دوست خاص خداست و موسی یکی الله  
و موسی هم از دومی سخن خداست و هو کذک و دومی همچنین است و دوست خاص خداست و عیسی روح و کلمه و عیسی کلمه خداست  
و روح او و هو کذک و آدم صطفاه الله و هو کذک الا و انما صیب الله و لا فخر و انا و آگاه بشنید و من دوست داشته خدا ام  
م و گفته اند که حبیب محب که به مقام محبوب رسیده باشد و خلیل محب مطلق و اگر چه انبیا و رسل بلکه مومنان نیز همه محب محبوب  
در گاه الهی اند و لیکن سخن در اینجا در اعلی مرتبه کمال است و اخص درجات آن و بعضی از عرفا و علماء او در فرق میان حبیب و خلیل  
کلامی است غریب که در شرح ذکر کرده شده است و اما عامل لواء الحمد یوم القیمة و من بر دارنده علم محمد روز قیامت تحت آدم من  
دو و لا فخر و لواء من آدم است و هر که جزا است و نیست فخر پس در جمیع این مناقب و القاب کاملتر و بهتر از همه ام و انا اول  
شایع و اول شایع یوم القیمة و لا فخر و من نخستین جماعت کننده و نخستین مقبول شفاعت روز قیامت و نیست فخر و انا اول من بیک  
علق الجنة و من نخستین کسی ام که می بیناند ملتتهای و در بهشت را و قصد در آمدن آن می کند فیفتح الله فی قلبها پس می کشاید  
خدا بر او ای من و بهشت را اینی امی کند ملائکه را بکشاون در و در آوردن مراد آن و می قرار داد المومنین و لا فخر حال آنکه  
با من از درون ایشان مسلمانان و نیست فخر و انا اولین و الاخرین علی الله و لا فخر و من بزرگترین شیعیان و سپینانم نیز  
شده و نیست فخر ظاهر در آنست که درین حدیث مراد اولین و آخرین انبیا اند و اگر در اولین ملائکه یا نیز در اعلی و در و در

رواه المیزان و المیزان ۹۰ و عن محمد بن یحیی بن قاسم بن ابی حمزه که صحابی مشهور و اعی بود و معنی گفته اند که نام و سب  
 عبد الله است و اول از حج است ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من لا یحرم من ما رزق الله و هو ذمه الله و من لم یحرم من ما رزق الله  
 یوم القیمة و لیکن در مرتبه سابق پنجم روز قیامت و فی قائل قولاً غیر محرم گوینده ام گفتاری را بی منافرت و مباحات و آن  
 قول این است که ابراهیم علیه السلام ابراهیم خلیل خداست و موسی صلی الله علیه و آله موسی برگزیده خداست و اندام صیب الله و من محبوب  
 خدا ام و معنی اولی آنکه یوم القیمة و با من است لوامی در روز قیامت و عابد و محمود در آن روز و من الله و عدلی فی اشی و ابراهیم بن علی  
 و برستی خدای تعالی و عده کرد در باب است من و نگا بدشت و مان و او ایشان را از سه خصالت لایحیم سبته و معنی گیر و ایشان را  
 بقره سال معنی بلاک نمی کند همه را فقط و لایستاق مسلم عد و از پنج برنی کند معنی مطلق بلاک نمی گرداند ایشان را و دشمنان دین سینه  
 کافران چنانکه گذشت و لایحیم علی ضلاله و معنی کند ایشان را بر گمراهی که متفق شوند بر هر یک که موجب ضلالت است رواه المیزان  
 ۳۴ و عن جابر بنی الله عن ان ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت است از جابر که آنحضرت گفت انا قائد المرسلین و اولی  
 من کشنده مسلمین و نیست نوزدهم مقدم ایشان پس من می آیند به بهشت یا برصاات خود کشیدن پس از پیش و سوق را از  
 از پس و انا قائم البین و الاخر و انا اول شافع و شافع و الاخر و رواه المیزان ۳۱ و عن اس رضی الله عنه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم انا اول الناس خروجاً و اجماعاً من تخمین مردم از روی بیرون آمدن از هر وقتیکه بر اینجه شوند از قبور و انا  
 قائم از او قدر او من کشنده و پیشوای مردم وقتی که بیایند بر نگاه خداوندی و انا خلیم از انفتوا و من خطبه خواننده ایشانم و تکیه  
 خاموش شوند از اعداد و تکلم کننده ام شفاعت نزد پروردگار وقتی که سکوت کنند و تکلم نتوانند کرد انبیای کبار و انا مستشفع بفتح فاد  
 کسروی برود و ایت است و بر وجه اول معنی نیست که طلب کرده می شود از من شفاعت بسوی خدا و بر تالی طلب می کنم من از خدا  
 که شفاعت کنم مردم را از اجماع وقتی که حبس کرده شوند و استاده کرده شوند مردم در وقت و انا بشریم و انا بشریم و انا بشریم  
 و بنده ام مردم را شفاعت و رحمت وقتی که نوسید شوند و از انبیای شفاعت طلبند و ایشان مقدم بر من نتوانند و مذر از بنده چنانکه  
 در حدیث شفاعت آمده است الا ائمه و اهل بیت پس بیدری بزرگی و اذن و کلید های بهشت و بهاب رحمت از روز بهت من است  
 و لواء الحمد پس بیدری و دای محمد در آن روز بهت من است و انا اكرم و له اوم علی بلی دمن گرامی ترین فرزندان او کم نزدیک و نگا  
 من همیشه خصوصاً و انا روز بیوف علی ایت خادم گردن گردند و خدمت می کنند مرا انبر از خدا نگا که انهم بین کنون گویان خادمان  
 بیضیای پوشیده اند بیضیای در تفسیر قول وی سبحانه کان من بین کنون گفته که تشبیه کرد و در آن را بیضیای شرمنا که معنون است  
 از عیار و مانند آن در صفا و بیاض مخلوط با دنی صفره که حسن الوان ابعاد است و در مجمع انهار گفته که مراد به بین کنون لولو معنون  
 از بیدری و ابعاد است در صدف که دست احدی بدان فرسیده است اولو نشور یا مروارید های پر گنده کرده شده گوپاوت  
 پر پر گندگی بهجت نیست که شمشیر خادمانند در حضور متفرق و پراکنده است و اید می بینند و نیز لالی در تشار روشن در طایبان نزد  
 در نظر بهتر و زیباتری در نابردی نماید یعنی اول بین خلایق است و بهجتی ثانی منارت با طهارت است که این کنون



گفته و آنچه منظور بعضی گفته اند ابراهیم شک راوی است رواه الترمذی و الدیهی قال الترمذی بزهدش خیر ۱۲۰ و عن  
 ابی هریره عن ابی سلمیٰ اشهد علیه و آله وسلم قال فاکسی علیه من عمل بالجنة پس پشاینده می شوم من جمله از علمای بهشت و طاعت  
 جاسر گویند تم اقوم من بین العرش پشیری استیم من از جانب راست مسرشت لیس احد من الخلائق یقوم ذلک المقام  
 غیر من نیست هیچ کی از خلق که بایستد در آن مقام خرم من رواه الترمذی و فی روایة جامع الاصول عنه و در روایت جامع الاصول از  
 ابی هریره این عبارت زیاده کرده که اما اول من تشق عنه الارض فاکسی من اول کسی ام که شگافتمی گرد و از وی زمین پس شایسته  
 می شوم خدا از علمای بهشت الی آخره ۱۲۱ و طحطه عن ابی سلمیٰ اشهد علیه و آله وسلم قال و از ابی هریره از آنحضرت آمده که گفت  
 سلوا الله الوسيلة سوال کنید و بخوابید از خدا ابراهیم من وسیله قالوا گفتند یا رسول الله و ما الوسيلة و چه چیز است وسیله و چه  
 معنی دارد آن قال گفت آنحضرت اعلیٰ درجه فی الجنة وسیله بلندترین پایه است و بهشت لایزاله الارض و احدی یام آن  
 آن درجه را که در آن بود و ان اکون هو امیدی دارم که بشم من آنم و این تو ایست از آنحضرت و نگا داشت ادب درگاه  
 خداوندی و الاستین است که آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم که منفرد و تمیز است از همه و بد آنکه وسیله به معنی سبب و دست  
 است پس مقصود طلب وسیله است برای آنحضرت برای حصول شفاعت و ظاهر آنکه در آن درجه بهشت سبب و دست  
 حصول مرتبه شفاعت است و تمام کلام در باب اجابت الموزن گذشته است رواه الترمذی ۱۲۲ و عن ابی هریره عن ابی سلمیٰ  
 علیه و آله و سلم قال اذا کان یوم القیامه کنت امامکم لیس گفت آنحضرت چون پیشه روز قیامت می بشم امام و پیشوای همه پیغمبران و صلوات  
 و صاحب شفاعت و می بشم خلیف پیغمبران و شفاعت کننده میان ایشان و می بشم خداوند شفاعت میان ایشان غیر آنکه فر  
 کنیم بدان رواه الترمذی ۱۲۳ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان کل نبی و لاه من لیسین بدرستی  
 مر پیغمبر را دوستان و نزدیکانند از پیغمبران و ان ولی ابی و علیل ربی و بدرستی دوست و قریب من پدر من و دوست پروردگار است  
 که ابراهیم خلیل است علی بنیاد علیه الصلوة و السلام تم فرایست خواند آنحضرت برای تائید و تقویت این کلام این آیت را که ان اولی  
 الناس با برهم للذین ائبوه برستی که نزدیکترین مردم با برهمیم آن کسانی اند که متابعت کردند ما و ما هم ما و ما ابی و الذین آمنوا و  
 این پیغمبر شاریت است بذات شرف آنحضرت که ما مورث است متابعت و موافقت بر ابراهیم و درین و شریعت و ائمه و ولی المؤمنین  
 و خدای تعالی دوست مسلمانان و متولی امر ایشان است رواه الترمذی ۱۲۴ و عن جابر بن ابی سلمیٰ اشهد علیه و آله وسلم قال ان  
 بعضی از تمام مکارم الاخلاق گفت آنحضرت که خدای تعالی بزنجینه فرستاده است هر یک از مکارم که در آن خودیهای نیک مکارم جمع کرد  
 به معنی خصلت در صبه که گرامی نوشته شود شخص به ان و اخلاق جمع خلق بضم یعنی سیرت باطن و کمال محاسن الافعال و فرستاده است  
 برای کامل کردن اینها نیک بینی برای هر یک خلق و کمال ایشان بنام مرتبه کمال در اخلاق باطن و اعمال ظاهر و  
 فی شرح است ۱۲۵ و عن ابی سلمیٰ عن ابی هریره است انکبار اعباد که انکبار تابعین است از علمای اهل کتاب بود و خلق  
 از نور است قال بنده بگو با گفت می یابم با نوشته یعنی در تورات و صفات آنحضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده